

۲	-	-	-	-	-	۲	۱۸- مفعول مفاعلهن مفاعلهن
۱	-	-	-	-	-	۱	۱۹- فاعلاتن فاعلاتن فاعلهن
۱	-	-	-	-	-	۱	۲۰- مفاعیل فاعولن مفاعیل فاعولن
۲	۱	۱	-	-	-	-	۲۱- فاعلاتن مفاعلهن فعلن
۶	-	-	۶	-	-	-	۲۲- مستعمل مستعمل مستعمل فع

موقعیت جغرافیایی و تاریخی شهرستان دامغان در عصر منوچهری رحمت‌الله نجاتی

شهر باستانی دامغان پیشینه‌ای افتخارآمیز دارد که شرح آن در کتب مختلف و متعدد تاریخی به طور مبسوط ثبت و درج شده و چنانکه نوشته‌اند و آثار به دست آمده در نقاط مختلف این شهرستان نشان می‌دهد، قدمت آن را تا سه هزار سال قبل از میلاد مسیح ثبت کرده‌اند. این شهر در دوره اشکانیان در اوج آبادی و عظمت قرار داشته و بزرگی و گستردگی آن به حدی بوده که یونانیان آن را "هکاتم پیلس" یا "صد دروازه" می‌نامیدند، هر چند حفاری‌های به عمل آمده در جنوب قریه "قوشه" محل اصلی این شهر را در آن منطقه ثابت کرده و تحقیقات دقیق استاد عبدالرفیع حقیقت نیز این موضوع را بیان می‌دارد، ولی به هر صورت خارج از سرزمین فعلی دامغان نبوده و همچنان که سران و پادشاهان این عصر نیز علاوه بر پایتخت، قصرهایی در نقاط مختلف مخصوصاً مناطق خوش آب و هوای کشور داشته‌اند می‌توان چنین ادعا کرد که شهر دامغان با برخورداری از آب خوشگوار چشمه‌علی که باغات سرسبز آن را مشروب می‌ساخته یکی از مکانهای بیلاقی دوره اشکانیان و ساسانیان به شمار می‌رفته و بقایای کاخی از زمان ساسانیان که در حفاریهای ناحیه "تپه حصار" به دست آمده و یکی از سرستونهای آن در موزه ملی ایران موجود است و یا مسجد بسیار قدیم "تاریخانه" که گویا یکی از آتشکده‌های عصر ساسانیان بوده و بعد از اسلام با تغییراتی به مسجد تبدیل شده، خود دلیلی برای اثبات این ادعا می‌باشد. بهر حال طبق نظریه "مسیوگدار" باستان‌شناس شهیر فرانسوی "دامغان از قدیم تا تسلط افغانه بزرگترین شهر شمالی ایران بوده است" هر

چند که این نظریه تا حدودی اغراق آمیز جلوه می‌کند ولی برای آگاهی بر چگونگی وضعیت دامغان بعد از اسلام تا قرن پنجم هجری (عصر منوچهری) لازم می‌نماید که به طور اجمال و اختصار آنچه را که سفرنامه‌های جهانگردان آمده است در این متن بازگو نمایم:

در قرن سوم و چهارم هجری از دامغان به عنوان کرسی، مرکز و شهر عمده قومس یاد شده است، ابن‌رستم دامغان را مرکز ناحیه قومس می‌خواند و از مهارت بافندگان پوشاک و طیلسان آن یاد می‌کند.

ابودلف جغرافی‌نویس عرب در اوایل قرن چهارم می‌نویسد:

«دامغان شهری زیبا و میوه بسیار دارد در آنجا سد عجیبی برای تقسیم آب وجود دارد که از آثار دوره ساسانی است. آب آن از مغاره‌ای واقع در کوه بیرون می‌آید و پس از جریان به وسیله این سد به یک صد و بیست قسمت برای آبیاری ۱۲۰ قریه تقسیم می‌شود، مقدار آب هیچیک از جویها به نفع صاحب آن زیاد نمی‌شود و نیز ممکن نیست دو جوی به هم آمیخته شوند. سد مزبور ساختمان عجیبی دارد و بهتر از آن و مانند آن را در شهرهای دیگر ندیده‌ام. در دامغان سیب بسیار عالی و سرخ بنام «قومسی» بار می‌آید و به عراق صادر می‌شود. در آنجا معدنهای زاج و املاح و طلای خوب وجود دارد.»

در سال ۳۴۵، مسعودی، قومس را به هفت باب که دامغان یکی از آنهاست تقسیم کرده و اصطخری در همان زمان می‌نویسد: «قصبه قومس دامغان است بزرگتر از خوارری و سمنان کم از دامغان است و بسطام کم از سمنان، از گفته ابن‌حوقل به خوبی پیداست که دامغان بزرگترین شهر کومش و از خوارری، سمنان و بسطام هر سه وسیع‌تر و گسترده‌تر بوده است، به نوشته وی از دامغان (کومش) جامعه معروفی به دست می‌آید که به کشورهای دیگر می‌برند و در همه جا مشهور است.»

مؤلف نامعلوم حدود العالم نیز در سال ۳۷۲ هجری می‌نویسد: «دامغان شهر است با آب اندک و بردامن کوه نهاده و مردمان جنگی دارد و از وی دستارها و شراب خیزد با علم‌های نیکو» (در این جا به معنی پارچه نقش دار و رنگین و مرغوب)

مقدسی جغرافی‌دان اسلامی (حدود سال ۳۷۵ ه ق) می‌نویسد:

«دامغان قصبه‌ای است کوچک در یک ریگزار، اطرافش ویران، گرمابه‌هایش بد، بازارهایش نازیبا، بزرگان بسیار ندارد، هوایش معتدل و مردمش سرزیرند. دژی با سه دروازه دارد، دروازه ری، دروازه خراسان و دروازه سوم را ذکر نمی‌کند (دروازه سوم همین دروازه شامان فعلی بوده و در حال حاضر راهی از این دروازه به سوی اصفهان باز و ساخته شده و رفت و آمد به طور مستقیم از استان سمنان به استان اصفهان صورت می‌گیرد)، دو بازار دارد، بازار بالا و بازار پایین، مسجد جامع پاکیزه و خوش منظر آن در کوچه واقع و حوضهایی مانند حوضهای شهر مرو دارد.»

پس از وصف دامغان به شرح فوق اکنون بایستی به بررسی موقعیت جغرافیایی و تاریخی این شهر در عصر منوچهری بپردازیم و باید یادآور شد که متأسفانه در سفرنامه‌ها و تواریخ مربوط به قرن پنجم اطلاعات چندانی از دامغان به دست نمی‌آید مثلاً ناصر خسرو قبادیانی حکیم و شاعر و سیاح معروف که سفرنامه شیرین و خواندنی او مشتمل بر یک سلسله اطلاعات مفید و دقیق تاریخی و جغرافیایی می‌باشد با کمال تأسف از اظهار نظر درباره جغرافیای دامغان خودداری کرده و فقط نوشته است که روز آدینه هشتم ذی‌قعدة سال ۴۳۷ بدین شهر وارد شده است. بهترین مرجعی که می‌توانست اطلاعات دقیقی از دامغان ارائه نماید کتاب بسیار نفیس و مهم تاریخ بیهقی بوده، ولی به طوری که می‌دانیم قسمت اعظم این کتاب معتبر نثر پارسی دچار تطاول و نابودی شده و تنها قسمت‌هایی از آن برای ما باقی مانده که از منابع اصیل و غیر قابل انکار می‌باشد. در این کتاب مستطاب خوشبختانه

خبری درج شده که گویای اهمیت و آبادانی دامغان در آن دوره است که در اینجا لازم است گزیده‌ای بسیار کوتاه از قصه جنگ سلطان مسعود غزنوی با سلجوقیان را از صفحه ۹۱۷ تاریخ بیهقی به کوشش آقای دانش‌پژوه عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی چاپ سال ۷۶ نقل نماییم:

«در هجدهم ماه صفر سال ۴۳۰ (ه ق) تعداد لشکریان سواره که جهت دفع طغرل به نیشابور اعزام می‌شوند شامل ۵۰۰ سوار بوده که مرکب آنان را اسب و شترهای تندرو و از جمله پنجاه پیل از گزیده‌ترین پیلان تشکیل می‌داد و وقتی به نیشابور وارد می‌شوند در اثر حوادث و تاخت و تاز دشمن در این شهر قحطی و گرسنگی حاکم بوده» و پس از شرح و بست وقایع در صفحه ۹۲۷ و ۹۲۸ چاپ مزبور آمده است «عجائب بسیار افتاد و باز نمایم به جای خویش آنچه نادرتر بود تا خوانندگان را مقرر گردد که دنیای دور رنگ به نیم پیشیز نیرزد. و حال علف چنان شد که اشتر تا دامغان ببرند و از آنجا علف آوردند».

منظور از ذکر مطلب فوق نشان دادن وضعیت درخشان دامغان در آن عصر است. شهری که علاوه بر مصرف سکنه خود قادر به تأمین علوفه ۵۰۰ سوار دیگر حداقل برای مدتی بوده، مسلماً وضعیت ممتاز و پررونقی داشته است. بهر حال به طوری که نوشته‌اند منوچهری بیشتر در دربار مسعود غزنوی نشو و نما یافته و در عصر این پادشاه، دامغان و بطور کلی ایالت کومش تحت فرمانروایی پادشاهان آل‌زیار اداره می‌شد و در دوره حکمرانی "فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس" (که منوچهری تخلص خود را از نام آن پادشاه گرفته است) و شخصیتی «بنام حاجب ابو حرب بختیار بن ابی جعفر محمد بن ابراهیم مولی امیر المؤمنین، حاکم ایالت کومش بود، که منوچهری در سه قصیده و یک مسمط این امیر را مورد ستایش و مدح قرار داده و بنا به مندرجات اشعار منوچهری، نامبرده امیری نژاده و ایرانی و جنگاور و آزاده و بزرگمنش و خوش‌سخن و دانشور بوده است.» و باید گفته شود که

در آن عصر دامغان مرکز ایالت و ابو حرب در این شهر سکونت داشته و چنین می‌نماید که در بین مردم از محبوبیت و اقتدار و آبروی خاص برخوردار بوده زیرا برای پدرش که در دامغان درگذشته در سال ۴۱۷ قبه‌ای ساخته که در حال حاضر به پیر علمدار شهرت دارد و از ابنیه زیبا و از میراث‌های نفیس فرهنگی محسوب و مخصوصاً به خاطر کتیبه لاجوردی داخل آن مورد توجه خاص کارشناسان آثار تاریخی می‌باشد. متن کتیبه مزبور به شرح زیر است:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم هذِهِ الْقُبَّةُ قَصْرُ الْحَاجِبِ السَّعِيدِ ابِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ اِبْرَاهِيمِ قَدَسَ اللّٰهُ رُوحَهُ اَمْرٍ بِنَاءِ ابْنِهِ بِخْتِيَارٍ ...»

همچنین بنای مناره مسجد تاریخانه دامغان به سال ۴۲۳ و نیز بنای مناره مسجد جامع سمنان به سال ۴۲۶ هجری قمری از یادگارهای آن امیر در این استان است. شهری که چنین امیر دانشوری را به خود جلب کرده، مسلماً با تدابیر و درایت و پایمردی او شهر دامغان از مؤسسات آموزشی و اقتصادی فعال و معتبر برخوردار گردیده و همان مدارس بوده است که هنرمندی چون منوچهری را تعلیم و آموزش داده و استعداد وی را شکوفا نموده تا بتواند در عنفوان شباب در عرصه علوم متداول زمان سرآمد اقران شده و به مرتبه‌ای از فضل و کمال برسد که مورد حسادت و کینه بعضی از شاعران آن عصر واقع شود، که در جای خود در این مورد اشاره لازم خواهد شد.

اکنون که با وضع دامغان در عصر این شاعر توانا تا حدودی آشنا شدیم، به چگونگی تأثیرپذیری از محیط دامغان و نیز دانش‌اندوزی وی در مراحل مختلف، طبق نظر استاد عبدالحسین زرین‌کوب در کتاب ارجمند "با کاروان حله" می‌پردازیم که نوشته‌اند:

«کودکی او در دامغان با آن بیابانهای فراخ و بیکران که پیرامون آن را گرفته است گذشت و بخشی از جوانی او نیز در کناره‌های دریای خزر و دامنه‌های البرز به سر

آمد. کودکی او چگونه گذشت؟ آثار او در این باب ساکت است و از تذکرها نیز چیزی بر نمی آید، لیکن در جوانی به گرگان و شاید طبرستان سفر کرد و به خدمت زیاریان پیوست.

دربار آل زیار برای ترویج و توسعه فرهنگ عربی محیط مناسبی بود. بدین گونه شاعر در آغاز جوانی در محیطی بود که بیش از آنچه باید او را تحت تأثیر ادب عربی قرار می داد. همین امر بود که زبان او را بدان سان درشت و فضل فروشانه جلوه می دهد.

آنچه در توصیف بیابانهای گرم و خشک در پاره ای از قصاید او به نظر می آید، آفریده وهم و پندار نیست، رنگ و گونه محلی در آنها بارز و هویدا است. اتین دشت ها و بیابانهای سخت و بی کرانه و هولناکی که وصف آنها گاه موی بر اندام انسان راست می کند، بسا که در اطراف کومش و دامغان رهگذار شاعر بوده و بارها از رنج و سختی، جان او را به لب آورده است. آنچه او را به وصف و ستایش شتر وامی دارد، بسا که در کرانه های بیابان کومش و کویر، دیدگان خسته و دردکشیده او، حرکت آرام و ملال انگیز این رهنمود بیابان ها را شاهد بوده است.

بدین گونه زندگی در دامغان و مسافرت در بیابانهای مجاور آن صبغه محلی به آثار او بخشیده است.

برای اثبات ادعای استاد زرین کوب ابیات زیر از دو قصیده عالی و معروف این جوان شاعر و هنرآفرین شاهد خواهد بود:

شبی گیسو فروشته به دامن	پلاسن معجر و قیرینه گرز
شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک	چو بیژن در میان چاه او من
ثریا چون منیژه بر سر چاه	دو چشم من بدو چون چشم بیژن
سر از البرز بر زد قرص خورشید	چو خون آلوده دزدی سر ز مکن
بگردار چراغ نیم مرده	که هر ساعت فزون گرددش روغن

برآمد بادی از اقصای بابل	هبوش خاره دژ و باره افکن
نوگفتی کز ستیغ کوه سیلی	فرود آرد همی احجار صد من
ز روی بسادیه برخاست گردی	که گیتی کرد همچون خنژ ادکن
چنان کز روی دریا بامدادان	بخار آب خیزد ماه بهمن
برآمد زاغ رنگ و ماغ پیکر	یکی سیغ از ستیغ کوه قارن
بعجستی هر زمان زان میغ برقی	که کردی گیتی تاریک روشن
چنان آهنگری کز کوره تنگ	به شب بیرون کشد تفسیده آهن
خروشی برکشیدی تند تندر	که موی مردمان کردی چو سوزن
فرو بارید بارانی ز گردون	چنان چون برگ گل بارد به گلشن
ز صحرا سیل ها برخاست هر سو	دراز آهنگ و پیچان و زمین کن

و ابیات زیر از قصیده عالی طی مراحل:

الا یا حیمگی خیمه فروهل	که پیشانگ بیرون شد ز منزل
تیره زن بزد طبل نخستین	شتربانان همی بستند محمل
نماز شام نزدیکت و امشب	مه و خورشید را بنیم مقابل
ولیکن ماه دارد قصد بسالا	فروشد آفتاب از کوه بابل
چنان دو کفه زرین ترازو	که این کفه شود زان کفه مایل

در خصوص حسودان منوچهری، دکتر زرین کوب می نویسد:

«از ری بود که او را به پشت پیل به غزنین روانه کردند و شاعر به دربار غزنه پیوست، اما ظهور او در میان شاعران دربار گویا مایه خرسندی هاگشت شاعران پیر که در درگاه سلطان قرب و منزلت داشتند، بدین رقیب نوخاسته به دیده رشک می نگریستند. جور حاسدان بارها او را به فغان آورد از این رو برای آن که نقطه اتکایی بیابد خود را به ستایش عنصری مجبور دید زیرا عنصری تفوق خود را در دربار سلطان همچنان حفظ کرده بود و مسعود به او بیشتر از دیگران عنایت داشت

از این رو بود که او در برابر تفوق انکارناپذیر عنصری، فروتنی بجایی کرد.»
به طوری که از دیوان استاد مستفاد می‌شود، منوچهری در مقابل یکی از شعرای دربار مسعود سکوت را جایز ندانسته و با تمام حجب و عفت و شور و سرور سرشاری که در کلام او وجود دارد به ناچار در قصیده‌ای عنان از کف داده و می‌سراید:

حاسدان بر من حسد کردند و من فردم چنین

داد مظلومان بده ای عرّ میر مؤمنین

شیر نر تنها بود هر جا و خوکان جفت جفت

ما همه جفتیم و فردست ایزد داد آفرین

حاسدم خواهد که او چون من همی گردد به فضل

هر که بیماری دق دارد، کجا گردد سمن

حاسدم گوید چرا در پیشگاه مهتران

ما ذلیم و حقیر و تو امینی و مکنین

قول او بر جهل او هم حجتست و هم دلیل

فضل من بر عقل من هم شاهدست و هم بمین

حاسدا تو شاعری و نیز من هم شاعرم

چون ترا شعر ضعیفت و مرا شعر سمن

شعر ناگفتن به از شعری که گوئی نادرست

بچه نازادن به از ششماهه بفکندن جنین

گر تو ای نادان ندانی، هر کسی داند که تو

نیستی با من به گاه شعر گفتن هم فرین

من بدانم علم دین و علم طب و علم نحو

تو ندانی دال و ذال و راء و زاء و سین و شین

خواست از ری خسرو ایران مرا بر سفت پیل

خود ز تو هرگز نیندیشید در چندین سنین

من به فضل از تو فروم تو به مال از من فزون

بهترست از مال فضل و بهتر از دنیاست دین

استاد منوچهری در خصوص زادگاه خود (دامغان) اظهار نظر صریحی ندارد

ولی مؤلفان کتاب نفیس "بناها و شهر دامغان" از انتشارات مؤسسه علمی و فرهنگی

فضا چاپ سال ۱۳۶۸ درباره این شهر چنین نوشته‌اند:

«فضای سرزمینی را متعلق به دامغان می‌شناسیم که از کویر آغاز می‌شود و تا

کوههای البرز ادامه دارد و در پهنه‌اش، باغ و مزرعه و مرغزار و چشمه یافت

می‌شود.»

و به دنبال این مطلب می‌نویسد:

«بد نیست دامغان را از نگاه منوچهری دامغانی ببینیم و گرداگرد چیزی را بنگریم

که شاعر خواستار آن است.»

"چهار ساغر خوشگوار" برابر "طبع عالم"، تا "فرزانه‌وار" نه خروش آفریند و نه

خمار. خواسته منوچهری دامغانی را در اصل و در معنا در وقار و سرور و نثار، در

دلیری و "دشمن‌شکار"، "دنیابخش" و "دیناربار" بودن، در "کارهای عقبی باکردگار"

بودن، در رسم سده به "رسم کبار" شمردن و در آتش برافروختن به گونه‌ای که

"اصلش ز نور باشد، فرعش تار باشد" می‌یابیم و چنان که "عرضش از کوهسار" و

"طولش سرور چنار باشد" تا به "عقیق" و "عقارمان" دست رسد و به نمادهایی

دست یابیم از "لاله‌زار" و "مرغزار". و هنوز خواسته شاعر را در "خورشید روی" و

"عنبر عذار" بودن، در "آزادوار" بودن می‌بینیم، صفت‌هایی که زیبایی‌شان به پاکی

طبیعت است و نمودار انسانی متعالی به شمار می‌روند که سر در کنارزار دارد تا

روزگار به دلیری گذراند و دل در فاصله میان نور و نار بندد تا مگر خود را به اولی

رساند.

طبع عشرت‌جوی منوچهری باعث شد که در دربار مسعود غزنوی برای خود جایی یافت و زندگی درباری با تفریح‌ها و باده‌گساری‌ها شاعر جوان را آلوده ساخت و چنان‌که نوشته‌اند در اثر همان تفریحات ناسالم در عین نشاط و شباب به سال ۴۳۲ هجری قمری دارفانی را وداع گفت و به طوری که از گفتار مرحوم "حسین مسرور" (سخنیار) که در حدود ۳۵ سال پیش از رادیو پخش می‌شد شنیدم، گویا در یکی از آبادی‌های اطراف بلخ و یا اطراف کاشان خودمان درگذشته است و ما اکنون هیچ نشانی از مزار او در دست نداریم.

برای زنده‌نگاه داشتن هر چه بهتر یاد و نام او ایجاب می‌نماید که یکی از میداین داخل شهر دامغان را به نام این شاعر بلندپایه و هنرمند توانا و نقاش بی‌بدیل طبیعت نامگذاری کرده و تندیس او را نیز برای دیدار همگان در میدان مزبور قرار دهیم. باشد که از این طریق دین خود را به فرزند دامغان ادا کرده باشیم و انجام این پیشنهاد را از اولیای امور مصرانه خواستارم.

منابع و مأخذ:

- ۱- دیوان منوچهری دامغانی به کوشش استاد دکتر محمد دبیرسیاقی.
- ۲- سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی به تصحیح استاد دکتر محمد دبیرسیاقی.
- ۳- تاریخ بیهقی به تصحیح دکتر منوچهر دانش‌پژوه.
- ۴- جغرافیای تاریخی دامغان تألیف اقبال یغمایی.
- ۵- تاریخ قومس تألیف استاد عبدالرفیع حقیقت (رفیع).
- ۶- صد دروازه تألیف علی اصغر کشاورز دامغانی.
- ۷- دامغان شش هزار ساله تألیف محمد علی طاهریا.
- ۸- با کاروان حله نوشته استاد عبدالحسین زرین‌کوب.
- ۹- بناها و شهر دامغان نشر مؤسسه علمی و فرهنگی فضا.

رویدادهای فرهنگی

اعظم مولانا

□ کنگره بزرگداشت منوچهری دامغانی با حضور جمعی از اندیشمندان، شعرا، نویسندگان و مسئولان استان در دامغان برگزار شد، در این کنگره ۱۹ مقاله از ۱۱۰ مقاله رسیده از ۲۶ شهر کشور، قرائت شد. لازم به ذکر است که در مورد شخصیت این شاعر بزرگ تاکنون ۳۴ کتاب نوشته شده وی در قرن ۴ و ۵ می‌زیسته و بیشتر اشعارش در باب طبیعت و زندگی انسان است.

□ در روزهای آغازین بهار سال ۷۸ نخستین نمایشگاه نگارگری هنرمندان خراسان در سمنان برگزار شد، این نمایشگاه که از ۱۸ تا ۲۳ فروردین ماه در تالار اندیشه کتابخانه عمومی سمنان برگزار شد مورد استقبال علاقمندان قرار گرفت.

□ همایش دومین سالگرد انتشار فصلنامه فرهنگ قومس با حضور مشاور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، جمعی از مسئولین و استادان و پژوهشگران در تاریخ ۷۸/۱/۲۹ در محل دانشکده علوم انسانی سمنان برگزار شد.

در این همایش مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی حجة الاسلام حسن زاده هدف از انتشار فصلنامه فرهنگ قومس را فراهم ساختن منبعی قابل اعتماد و استناد برای دانش پژوهان در زمینه فرهنگ استان سمنان ذکر کرد. که زیر نظر شورای پژوهشی و همکاری مرکز آمار و برنامه ریزی پژوهشهای فرهنگی و هنری منتشر می‌شود. پس از ایراد سخنان مشاور وزیر و اساتید دیگر. به برگزیدگان آثار برتر جوایزی اهدا شد.